# فرخی یزدی؛ شاعر لب‌دوخته، ندای آزادی

**نویسنده:** گروه تحریریه هم‌داستان

**تاریخ انتشار:** 16 Khordad 2585 باستانی برابر با June 6, 2026 میلادی



فرخی یزدی (۱۲۶۸–۱۳۱۸ خورشیدی) از نام‌آورترین شاعران آزادی‌خواه ایران است؛ مردی که زندگی و شعرش درهم تنیده و هر دو در خدمت آزادی و عدالت قرار گرفتند. او در شهر یزد زاده شد و از نوجوانی زبان به انتقاد از حاکمان ستمگر گشود. هنگامی‌که ضیغم‌الدوله حاکم یزد شعری تند از او شنید، به دستورش لب‌هایش را با نخ و سوزن دوختند و از آن پس به شاعر لب‌دوخته شهرت یافت.

فرخی شاعری بود که به هیچ سازشی تن نداد. روزنامه‌اش به نام طوفان، همچون نامش، در فضای اختناق طوفان به پا می‌کرد و بارها توقیف شد. او در شعرهایش با زبانی ساده، روان و صریح، مردم را به آزادی و عدالت فرا می‌خواند و از استبداد، فقر و جهل می‌تاخت. شعرهایش بیشتر در قالب‌های کلاسیک چون غزل و قصیده سروده شده، اما محتوایی نو، اجتماعی و انقلابی دارند.

فرخی یزدی نه‌تنها در شعر، که در زندگی نیز پرچمدار آزادی بود. او نمایندگی مردم یزد در مجلس شورای ملی را بر عهده گرفت، اما باز هم دست از مبارزه نکشید. سرانجام در دوران رضاشاه به زندان افتاد و در سال ۱۳۱۸ در زندان قصر، به دستور حکومت، با آمپول هوا کشته شد.

مرگ او پایان جسمش بود، اما شعرهای پرشور و آتشینش همچنان زنده است و در حافظه تاریخی مردم ایران به‌عنوان صدای آزادی، عدالت و حق‌طلبی باقی مانده است.



قصه‌ی "گل و گلاب"

در روزگار جوانی، فرخی در یزد عاشق‌پیشه و خوش‌ذوق بود. روایت است که در یکی از شب‌های ماه رمضان، وقتی برای شعرخوانی به محفلی دعوت شده بود، به‌جای قصیده‌ی مدیحه که از او انتظار داشتند، شعری تند علیه حاکم و ظلم خواند. بزرگان مجلس بهت‌زده شدند، ولی چون همه در حال افطار بودند، کسی واکنشی نشان نداد.

پس از پایان شعر، یکی از ملاکین بانفوذ یزد، برای آرام کردن فضا، جامی گلاب‌پاشید و گفت:
«این گل و گلاب است که برای رفع کدورت می‌پاشیم.»

فرخی بی‌درنگ بیت تازه‌ای سرود و گفت:
به ظلمت همه جا شد پر از بوی تعفن
مبادا که فریبید به این بوی گلابی!

مجلس در سکوت فرو رفت و چند نفر از ترس حاکم فوراً مجلس را ترک کردند. همین ماجرا سبب شد فرخی همان شب تحت تعقیب قرار بگیرد.

***

غزل 1

باور نکنی گر غم دل گفتن ما را
بین از اثر اشک به خون خفتن ما را

صد بار بهار آمد و یکبار ندیدند
مرغان مصیبت‌زده بشکفتن ما را

در زندگی از بسکه گرانجانی ما دید
حاضر نبود مرگ پذیرفتن ما را

رفت از بر من گرچه رهش با مژه رفتم
ره رفتن او بنگر و ره رفتن ما را

جز فرخی از طبع گهربار ندارد
کس طرز غزل گفتن و در سفتن ما را

***

غزل2

زاهدا چند کنی منع قدحنوشی را
که به عالم ندهم عالمِ مدهوشی را

بایدش سوخت به هر جمع سراپا چون شمع
هر که از دست دهد شیوهٔ خاموشی را

زندگی بی‌تو مرا ساخت چنان از جان سیر
که طلب می‌کنم از مرگ هم‌آغوشی را

آنکه تا دوش جگرگوشهٔ ناپاکی بود
دارد امروز به پاکان سر همدوشی را

وای بر حافظهٔ ما که ز طفلی همگی
کرده از حفظ الفبای فراموشی را

فرخی گرچه گنه‌کار و خطاپیشه بُوَد
دارد از لطفِ تو امّید خطاپوشی را

منابع:

- دیوان کامل فرخی یزدی، به کوشش حسین مسرت، یزد: انتشارات اندیشه یزد، ۱۳۷۸ (چاپ‌های بعدی نیز موجود است).
- گنجور (پایگاه اینترنتی شعر فارسی): مجموعه کامل اشعار فرخی یزدی در دسترس آنلاین. ganjoor.net/yazdi
- ویکی‌پدیا (نسخه فارسی): «محمد فرخی یزدی»، شامل شرح حال، فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی.
- اسناد تاریخ معاصر ایران: «فرخی یزدی و روزنامه طوفان»، پایگاه historydocuments.ir.
- مقاله: «فرخی یزدی، تجلی آزادی در قامت شعر فارسی»، منتشرشده در پایگاه مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (cgie.org.ir).
- مصاحبه با حسین مسرت، پژوهشگر یزدی، در پایگاه مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی: روایت‌های مربوط به جوانی فرخی و ماجرای لب‌دوختگی.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا): گزارش تحقیقی «دوخته شدن لبان فرخی یزدی؛ از شایعه تا واقعیت»، شامل بررسی روایت‌های متناقض.
- گزارش خانه‌موزه فرخی یزدی در یزد، خبرگزاری کتاب ایران (ibna.ir) و پایگاه گردشگری یزد (pvtour.ir): معرفی خانه و بازمانده‌های خاطرات محلی از او